

«پیامبر؛ اخلاق و مدیریت»

اسلام در مکه ظهور یافت. پیامبر و اجدادشان خود متولد مکه بودند و لذا همه، ایشان و اجداد و سوابق خانوادگی‌شان را می‌شناختند. حضرت در مکه سیزده سال مکیان را به اسلام دعوت کرد و جز عده‌ای اندک که عموماً غیر قریشی و بعضاً قریشی بودند، این دین را نپذیرفتند.

نقطه عطف بزرگ در دعوت به اسلام از مدینه آغاز می‌شود و نقطه عطف دیگر که موجب پذیرش مکیان شد، به فتح این شهر باز می‌گردد و از این پس است که اسلام به سرعت شبه جزیره را درمی‌نوردد و به هنگام رحلت پیامبر کم و بیش تمامی این قلمرو وسیع، این دین را می‌پذیرد.

دوران رسالت پیامبر بیست و سه سال به طول انجامید و موفقیت ایشان در تبلیغ اسلام و بلکه نهادینه کردن آن و ایجاد نهادها و سازمان‌ها و تأسیس قوانین مختلف، به واقع شگفت آور است. با جرأت می‌توان گفت که هیچ شخصیت تاریخی تاثیرگذار دیگری تا بدین حد موفق نبوده است. مضافاً که این دین پس از رحلت پیامبر سرزمین‌های دیگر را درنوردید و در عموم مقاطع تاریخی‌اش به عنوان پر پیروترین دین و در حال حاضر به عنوان دومین دین بزرگ حضور دارد.

روش پیامبر در مکه به کلی متفاوت با مدینه است. زیبایی ادبی و بلاغی قرآن به همراه مفاهیم بلند و عمیق آن، در کنار مدارا و بردباری و اخلاق بزرگوارانه حضرت احتمالاً مهمترین عامل در جذب به اسلام مکیان است که البته پس از فتح این شهر رخ داد. بدون شک در مدینه این همه وجود دارد، نکته در مدیریت بسیار هوشمندانه پیامبر است. پس از هجرت به مدینه، چه در آنجا که به مدیریت شهر و جامعه مدینه مربوط می‌شود و چه سیاست عمومی ایشان بویژه در مورد مکیان؛ و اینکه جنابش چگونه از تمامی ظرفیت‌های فردی و جمعی و حتی نهادهای موجود در آن زمان، به نفع ابلاغ رسالت خود استفاده کرد. تلاش می‌شود به مهمترین نکات اشارت رود.

۱- مکه عملاً مرکز منطقه حجاز بود. حجاز بخشی است از شبه جزیره العرب. شبه جزیره را مناطق مختلفی بود که ساکنانش به دلائلی تاریخی و غیر تاریخی با یکدیگر رقابت و بلکه خصومت داشتند. این رقابت‌ها و دشمنی‌ها بعدها در شکل دادن به تحولات اسلامی نقشی تعیین کننده داشت، خصوصاً از نیمه دوم خلافت عثمان به بعد.

مرکزیت مکه برای حجاز واقعیتی پذیرفته شده بود و همگان بدان اعتراف داشتند. البته این مرکزیت بسیار متفاوت بود با مفهوم پایتختی، چنانکه در امپراطوری‌ها و یا حکومت‌های کوچک و بزرگ آن دوران وجود داشت. اصولاً

در این منطقه قدرت متمرکزی وجود نداشت، و لذا ساختارها و روان شناسی فردی و اجتماعی متناسب با آن هم، وجود نداشت.

این مرکزیت مرکزیتی تاریخی، اعتقادی، ادبی، مالی، تجاری و فرهنگی بود و آنچه این همه را تشدید و بلکه ایجاد می کرد خانه کعبه و مراسم حج بود که عموم حجازیان سخت بدان ملتزم بودند. البته موقعیت این شهر را که تقریباً در میانه راه تجاری بین شام و یمن قرار داشت، در این میان سهم بزرگی است. مضافاً که فروپاشیدن سپاهیان ابرهه که به قصد تخریب کعبه آمده بود، نیز واجد نهایت اهمیت است. از آن پس است که عموم اعراب و خاصه حجازیان با احترام و بلکه تقدیس به مکه می نگرند و متناسب با آن موقعیت قریشیان افزایش می یابد.

گویا جنگ طولانی و بی سرانجام و فرسایشی خسروپرویز و رومیان به اهمیت یافتن این راه تجاری و ثروتمندتر شدن مکیان، کمک فراوانی کرده بود. اگرچه رقابت و جنگی دائمی بین ساسانیان و رومیان وجود داشت، اما به دلیل کوتاهی زمان جنگ، راه های تجاری آسیب چندانی نمی دید، اما جنگ ایام خسروپرویز بیش از حد به طول انجامید که عوارض فراوانی داشت و از جمله آنها خستگی و فرسودگی دو سپاه و فقر و نگرانی توده مردم و بدبینی نسبت به نظام حاکم و نیز کم فروغی راه های تجاری آن ایام بود.

۲- مکه علیرغم شرایط طبیعی و زیستی بسیار دشوارش به دلالی که به بخشی از آنها اشارت رفت، به چنین جایگاهی ارتقا یافت و در این میان اقدامات بزرگان مکه را که عموماً از قبیله قریش بودند، سهم بزرگی بود. آنها کوشیدند شبکه بزرگ و درهم تنیده ای ایجاد کنند که خود در رأس آن باشند. آنان برای خانه کعبه و مراسم حج در مجموع چهارده منصب تعریف کردند که به جز تعداد معدودی از آنها، بقیه صرفاً جنبه تشریفاتی داشت و برای آن بود که بزرگان خاندان های معتبر قریشی هریک مقام و منصبی داشته باشند. این چهارده منصب بعدها توسط پیامبر تنها به دو منصب «سقاییت» و «سدانت» تقلیل یافت.

این شبکه عملاً اقتصاد و تجارت منطقه را در دست داشت. اضافه بر آن زیر نظر خود قریشیان بود که امور مالی جریان می یافت و در رأس آن پرداخت وام با بهره های بسیار سنگین و کمرشکن بود. عباس بن عبدالمطلب از جمله همین افراد بود که پیامبر در خطبه معروفش در منی هنگامی که معاملات ربوی را ممنوع می سازد، از او نام می برد. به جز این آنها از اعتقادات و آداب و رسوم حاجیان به نفع بهره مندی مالی، استفاده می کردند. بدین معنی که می گفتند در صورتی حج آنان قبول خواهد بود که از پارچه هایی که آنان می فروشند، استفاده کنند. این اعتقاد تا بدانجا رسوخ یافت که کسانی که توان خرید این پارچه ها را نداشتند، برهنه طواف می کردند. عجیب تر این بود

که می‌گفتند به هنگام ادای مراسم حج آنها می‌باید از مواد غذایی آنان استفاده کنند و این شرط قبولی اعمال آنهاست.

طبیعتاً اعرابی که به حج می‌آمدند بسیاری از مایحتاج خود را از مکیان می‌خریدند. عملاً تجارت در تیول آنان بود. آنان بودند که بازار را می‌شناختند و سرمایه کافی برای تجارتی که عمدتاً بین شام و یمن بود، در اختیار داشتند و احیاناً تجارت با نقاط دوردست‌تری چون ایران و حبشه و مصر و هند و روم. در عین حال بعد اقتصادی و مالی بخشی از این شبکه بود. اصل این بود که بزرگان مکه در رأس امور قرار گیرند و بزرگی و سروری‌شان را همگان بپذیرند که لازمه آن ایجاد و تقویت اعتقادات و فرهنگ و آداب و رسوم بود که بتواند بدین هدف یاری رساند. از اصرار به حفظ آنچه از پدران بدانها رسیده بود تا دامن زدن به اعتقادات قدیمی خرافی و تا شاعر و کاهن و بالاخره ساحر خواندن پیامبر و صفات دیگری که شایسته ذکر نیست؛ و اینکه به سخنانش و به آیاتی که می‌خواند گوش فرا ندهید که مسحور خواهید شد، و تا توهین و استهزاء نسبت به حضرتش و اینکه او فردی است همچون دیگران که نمی‌تواند معجزه کند و اگر احیاناً چنین کند ناشی از قدرت سحر و چشم‌بندی اوست و اینکه هدف او در نهایت ریاست بر ما است.

۳- ناگفته نماند که بزرگان شهر به لحاظ علمی و فرهنگی و ادبی به مراتب برجسته‌تر از مردمان عادی بودند و عملاً توده مردم و توده حجازیان و حاجیان، برتری آنان را پذیرفته بودند و طبیعتاً به سخنان‌شان گوش فرا می‌دادند. به هنگام حضور پیامبر در مکه، این شهر در اوج شکوفایی ادبی و به عنوانی فرهنگی خود بود و پاسدارانش نخبگانی بودند که ذکرشان گذشت.

چنین شبکه‌ای که روز بروز نیرومندتر و درهم تنیده‌تر می‌شد، پیوسته ستمگرتر نیز می‌شد و این جریانی طبیعی بود. هنگامی که نظام کنترل‌کننده‌ای وجود نداشته باشد، نتیجه چنین می‌شود. ظلم و ستم حاکم، گروهی از جوانمردان قریشی را برانگیخت که تجمع کنند و مظلومان را یاری رسانند. این همان داستان پیدایش «حلف الفضول» است که گویا بیست سال پیشتر از بعثت پیامبر سامان گرفت. چنین جریانی خود بهترین گواه بر رواج ظلم و ستمی بود که توسط بزرگان شهر نسبت به بی‌کسان و بینوایان که عموماً غیر مکی بودند، اعمال می‌شد.

داستان در مورد حلف‌الفضول چنین است. فردی یمنی به مکه می‌آید و جنسی را به عاص بن وائل، پدر عمرو عاص، می‌فروشد، اما بهایش را نمی‌پردازد. او به نزد قریشیان شکایت می‌برد، اما چون عاص خود از قریش بود به او اعتنایی نمی‌کنند. یمنی به اجبار به بالای کوه می‌رود و دادخواهی می‌کند. دادخواهی او گروهی از

جوانمردان را برمی‌انگیزد و هم پیمان می‌شوند که در چنین مواردی به کمک مظلومان برخیزند و گویا پیامبر خود به این جمع می‌پیوندد و بعدها می‌فرماید اگر باز هم مرا به چنین تجمع‌هایی دعوت کنند، خواهم پذیرفت.

آنچه در برابر پیامبر و رسالتش می‌ایستاد، عملاً همین شبکه بود که تحت ریاست و نظارت اشراف قریش و مکه اداره می‌شد. از ابولهب، عموی پیامبر گرفته تا ابوجهل و ولید بن مغیره و تا مجموعه خاندان بنی امیه و در رأس‌شان ام جمیل همسر ابولهب.

۴- در درجه نخست آنان پیامبر را که از نظر آنان هنوز جوان و خارج از حلقه بزرگان آن ایام بود، نمی‌پذیرفتند. از نظر آنان اسلام، پیامبر را در موقعیت ریاست و سروری نسبت به آنان قرار می‌داد و این کلاً غیر قابل قبول بود. ظاهراً مخالفت شدید و دائمی ابولهب و همسرش به همین علت بوده است. آنان پیامبر را «ابن ابی کبشه» و «چوپان» و «چوپان زاده» می‌نامیدند و چنین لقبی به احتمال فراوان جهت تحقیر حضرت بود، اگرچه بعدها مسلمانان برای این لقب وجوه دیگری ذکر کردند.

در مرحله بعد آنان کوشیدند پیامبر را به حلقه خود به عنوان اشراف مکه و قریش داخل کنند که البته حضرت نپذیرفت و نمی‌توانست بپذیرد. اصولاً تعلیمات پیامبر در تعارض کامل با فرهنگ و اعتقادات و بلکه موقعیت آنان قرار داشت.

در نهایت در برابر اسلام و قرآن قرار گرفتند. از این زمان است که فشارها افزایش می‌باید و کسی جرئت نمی‌کند بدان نزدیک شود. معدودی از قریشیان و بزرگ زادگان مکه همچون حمزه و جعفر بن ابیطالب و مصعب بن عمیر اسلام می‌آورند که اگرچه به دلیل جایگاه‌شان تحمل می‌شوند، اما شرایط سخت تحمیل شده، آنان را مجبور به مهاجرت می‌کند. در این مرحله بیشترین فشار بر روی پیامبر و طبقه ضعیفی است که به اسلام گرایش یافته بودند.

چنانکه گفته آمد آنچه مقاومت می‌کرد همین شبکه‌ای بود که بیان شد. شبکه‌ای که همه امتیازات را در دست داشت و برای حفظ موقعیت و ثروت و آینده خود، از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کرد و عملاً راه را بر همگان بسته بود. کسی نمی‌توانست به پیامبر نزدیک شود و سخنش را بشنود. تبلیغاتی وسیع علیه پیامبر وجود داشت که بسیار تاثیرگذار بود.

به این ترتیب عرصه بر ایشان و اصحاب‌شان پیوسته تنگ‌تر می‌شد. مسئله بیش از آنکه به فشارها و تضییقات مربوط شود به از بین بردن زمینه‌های تبلیغی مربوط می‌شد. صرفنظر از توطئه مکیان برای ترور پیامبر در «لیله

المبیت»، شرایط عمومی؛ خروج از مکه را ایجاب می‌کرد. به این معنی که حضرت برای ادامه فعالیت خود مجبور بود مکه را ترک گوید، چرا که هیچ امکان بیشتری وجود نداشت. در برخی از حالات می‌باید در برابر سختی‌ها مقاومت کرد و این مقاومت زمینه و شرایط را تغییر می‌دهد و البته مواردی هم وجود دارد که می‌باید برای ادامه فعالیت راه دیگری یافت و در برابر موقعیت قفل شده، سرسختی نکرد و پیامبر چنین کرد.

۵- در سه سال آخر حضور پیامبر در مکه کسانی از دو قبیله اوس و خزرج به مکه می‌آمدند. این دو از نزاع‌های دائمی بین خود خسته و فرسوده شده و به دنبال راه حل بودند. ظاهراً اوسیان از مدتها قبل با قریشیان مرتبط بوده و به نوعی متحد آنها بودند. در سال یازدهم پس از بعثت خزرجیان جهت هم پیمانی به نزد قریشیان می‌آیند که با بی تفاوتی آنان مواجه می‌شوند و در مسیر بازگشت از اینکه نتوانسته بودند حمایت مکیان را جلب کنند یکدیگر را شماتت می‌کرده‌اند. اگرچه براساس نقل‌هایی تعداد کمی از این دو قبیله در نزد پیامبر، اسلام می‌آورند.

در سال بعد تعداد بیشتری از خزرجیان و تعداد کمی از اوسیان به نزد پیامبر می‌آیند. اسلام می‌آورند و با ایشان بیعت می‌کنند. پیامبر مصعب بن عمیر را که جوانی خوش سیما و فرهیخته بود، با آنان همراه می‌کند که اسلام و قرآن را به آنها بیاموزد و در مدینه تبلیغ کند. شخصیت مصعب و البته بلاغت قرآن و آموزه‌های اسلامی بسیاری را به خود جذب می‌کند. در مدینه آن زمان چنان شبکه و مانعی که در مکه وجود داشت، وجود نداشت و مردم می‌توانستند به راحتی قرآن را بشنوند و با اسلام آشنا شوند.

اقدامات همراه با موفقیت مصعب موجب می‌شود که در سال بعد تعداد قابل توجهی از خزرجیان و تعداد کمتری از اوسیان به مکه آیند و اسلام آورند و با پیامبر بیعت کنند و پیمان بندند که در صورت مهاجرت پیامبر از ایشان حمایت کنند. در کنار آن آرزو می‌کنند که به برکت وجود پیامبر خونریزی بی سرانجام بین دو قبیله بزرگ پایان پذیرد و بدین گونه مقدمات مهاجرت فراهم می‌آید.

نکته این است که علیرغم تمامی مخالفت‌ها و دشمنی‌ها، مکیان و بزرگان قریش عملاً تحت تاثیر اخلاق کریمانه پیامبر قرار گرفتند. غرور و تکبر آنان مانع از آن بود که به آئین پیامبر گردن نهند، اما با توجه به شواهد و قرائن فراوان و واقعیت‌هایی که بعدها خود را نشان داد، عمیقاً تحت تاثیر بزرگ‌منشی حضرتش قرار گرفتند. همین جریان بود که پس از فتح مکه به پذیرش سریع و وسیع اسلام منجر شد.

۶- اصولاً اعراب در آن ایام دو ویژگی مهم داشتند. یکی حساسیت شدید آنان بود و دیگری غرور و تعصب‌شان. شرایط طبیعی و تاریخی، ساختارهای قبیله‌ای، تمایل به افتخار به قبیله و عشیره و گذشته خود، چنین خصوصیتی

را موجب شده بود. به سرعت و به شدت در برابر هر آنچه مورد پسندشان نبود و از آن نوعی بی احترامی نسبت به خود و خاندان و میراث خود را استشمام می کردند، برانگیخته می شدند و حتی دست به شمشیر می بردند و هیچ نوع تعرضی را نسبت به آنچه برای آنان مقدس بود، نمی پذیرفتند.

در چنین شرائطی کم و بیش صبر و بردباری و مدارا و گذشت چندان مفهوم نبود. اصل بر ایستادن بود و دیگر هیچ؛ حال به هر قیمتی که تمام شود. اصولاً شأن و منزلت افراد متناسب بود با میزان مقاومت و بلکه فداکاری شان در برابر هر آنچه نمی پسندید. بخشی از مقاومت آنان در برابر پیامبر به همین دلایل بود.

احتمالاً در شرائط آن روز برای نخستین بار بود که فردی همچون پیامبر در برابر تمامی فشارها و بدگویی ها و تمسخرها، بردباری نشان می داد و هیچگاه از چارچوب اخلاقیات بزرگوارانه خارج نشد. این جریان آنان را قبلاً منفعل می ساخت، اگرچه نمی توانستند آن را بیان کنند و نشان دهند. همچنانکه عمیقاً تحت تاثیر بلاغت قرآن قرار می گرفتند، اما بدان اعتراف نمی کردند. مبدا مجبور شوند حقانیت پیامبر و رسالت ایشان را بپذیرند. مضافاً که آنان پیامبر و اصالت های خانوادگی شان را می شناختند و این در جای خود عاملی تعیین کننده بود.

چنانکه گفتیم همین واقعیت ها بود که به پذیرش سریع اسلام مکیان و قریشیان پس از فتح مکه، کمک کرد. پس از آنکه پیامبر فرمود: «امروز روز رحمت و بخشش است» نه روز انتقام ستانی که توسط سعد بن عباده بیان شد، قریشیان خطاب به ایشان گفتند: «برادری بزرگوار و فرزند برادری بزرگوار!» چنین سخنی به دلیل پیروزی پیامبر نیست، عمدتاً به دلیل تجربیات قبلی است. همین تجربیات است که تعصب کور و غرورش را شکست و به اسلام گردن نهادند. این پیروزی اخلاق کریمانه و بزرگوارانه بر لجاجت و تکبر بود که البته ظهورش محتاج به زمان بود. اگر آن پشتوانه اخلاقی سیزده ساله نبود، مطمئناً نتیجه چنین نمی شد.

۷- احتمالاً اعترافات بعدی سهیل بن عمرو نمونه خوبی باشد از آنچه گفته آمد. سهیل از بزرگان و زبان آوران قریش و از مخالفان بی پروای پیامبر بود و با زبان آوری خویش علیه حضرتش سخن می گفت. او در جنگ های بدر و احد و خندق شرکت داشت و در جنگ بدر اسیر شد. با توجه به تبلیغات او علیه اسلام، عمر به پیامبر گفت دندان ثناییش را بشکنید که دیگر نتواند سخن پردازی کند. پیامبر فرمود او تغییر خواهد کرد و در خدمت اسلام قرار خواهد گرفت و چنانکه خواهیم دید، چنین شد.

موقعیت او موجب شد تا از جانب قریشیان قرارداد صلح حدیبیه را امضاء کند که خود داستان دیگری است. به هر حال او پس از فتح مکه اسلام آورد و معروف چنین است که جمله «برادر بزرگوار و پسر برادر بزرگوار» را

برای اولین بار سهیل بیان داشت و البته دیگران تکرار کردند. او پس از پذیرش اسلام به شدت از آنچه قبلاً انجام داده بود، پشیمان شد و پوزش خواست و تلاش کرد با عبادت و فداکاری، گذشته خود را جبران کند. او در جنگ یرموک شرکت کرد که یا در اثنای جنگ کشته شد و یا با بیماری طاعون که در آن ایام در منطقه یرموک شیوع داشت، زندگانی را بدرود گفت. هم او بود که پس از رحلت پیامبر در برابر مکیان که قصد عدول از اسلام را داشتند و فتنه‌های اهل رده آنان را تحریک کرده بود، ایستاد و گفت هر آن کس چنین کند با شمشیر مجازات می‌شود.

چنین موضعی به ناگهان ایجاد نشد و ناشی از پیروزی نظامی پیامبر نیست. سوابق آن به همان سالیان مکه بازمی‌گردد و رفتار و اخلاقی که از حضرتش سراغ داشتند. در جامعه‌ای که اصل بر غرور و تعصب و لجاجت است، بزرگواری و بزرگ‌منشی طبیعتاً افراد و خاصه نخبگان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، اگرچه نتوانند آن را اظهار کنند. در چنین جامعه‌ای عملاً اخلاق به مراتب بیش از هر عامل دیگری تعیین کننده موفقیت تبلیغی است.

کیفیت ورود پیامبر به مدینه مشتمل بر نکات فراوانی است که از آن درمی‌گذریم. مهم این است که ایشان به هنگام اقامت‌شان هم در حومه شهر برای نخستین بار مسجدی - مسجد قبا - بنا می‌کنند و هم در مرکز مدینه که محل اقامت دائمی ایشان است، مسجد دیگری - مسجد النبی -

در منطقه حجاز به عکس کشورهای مجاور معابد متعددی وجود نداشت و به همین ترتیب مراکزی که محل گردآمدن مردم باشد، نیز وجود نداشت. مضافاً که مسجد محل اقامه جماعت و جمعه و نیز محل انجام سایر امور دینی و بلکه دینی - دنیوی بود. مسلمانان می‌بایست در شبانه روز حداقل پنج بار در مسجد حاضر شوند و در کنار یکدیگر به عبادتی دسته جمعی بپردازند.

چنین جریانی به کلی متفاوت بود با آداب و رسوم اعراب آن زمان. هر قبیله و احیاناً هر مجموعه‌ای، بت خاص خود را داشت. این بدان معنی بود که صرفاً افراد آن قبیله و یا آن گروه می‌توانستند بدان بت و یا مکان آن بت نزدیک شوند؛ اما در اینجا همه در کنار یکدیگر قرار می‌گرفتند. اصولاً بت‌های متعدد خود عاملی برای تفرقه و انشقاق اجتماعی بود. از اوس و خزرج گرفته تا قبائل کوچکتر ساکن در مدینه و تا مهاجرانی که از مکه و یا از نقاط دیگر آمده بودند و هر یک متعلق به قبیله و گروه خاص خود بودند.

۸- مدینه به عکس مکه شهری است با زمینه کشاورزی و با مساحتی بزرگ و جمعیتی نسبتاً پراکنده و غیر متمرکز. قبائلش نیز یکجانشین هستند و متفاوت با عموم قبائل منطقه حجاز، که پیوسته در حرکت بودند و در پی آب و

چراگاه. همچنانکه قبائل متعدد یهودی هم در این شهر و اطراف آن مسکن گزیده‌اند که سه قبیله بنی قریظه، بنی النضیر و بنی قینقاع سرآمد آنان هستند. شرایط طبیعی و زیستی و عمومی به کلی متفاوت با مکه است.

مشکل بزرگ این بود که قبل از هجرت، اوسیان و خزرجیان پذیرفته بودند که عبدالله بن ابی را که بزرگ قبیله خزرج بود، به ریاست بردارند. این ابتکار جهت جلوگیری از اختلاف و جنگ بود و البته عبدالله حامیان و دستیاران خود را داشت. آمدن پیامبر این تصمیم را تحت الشعاع قرار داد که گویا موجب خوشحالی گروهی شد که مایل نبودند عبدالله و به طور کلی یک خزرجی ریاست مدینه را به عهده گیرد.

در اینجا دو نکته دیگر وجود داشت. اول اینکه پیامبر با دعوت بزرگانی از اوسیان و خزرجیان و جهت ایجاد صلح و برادری بین آنان به مدینه آمد؛ مهم این بود که هر دو از ایشان دعوت کرده بودند و نه یک قبیله. دوم اینکه اینان تعهد کرده بودند از ایشان در برابر دشمنان دفاع کنند، چراکه این احتمال وجود داشت که مکیان استرداد پیامبر را از یتربیان بخواهند، همانگونه که نمایندگانشان از نجاشی خواستند تا مهاجران مسلمان پناهنده به حبشه را اخراج کند و به ایشان تحویل دهد.

به این ترتیب پیامبر عملاً در رأس مدینه قرار گرفت، بدون آنکه خود در این راه تلاشی کرده باشد. چنین جریانی حسادت و مخالفت شدید ابن ابی و هوادارانش را موجب شد و مدتی بعد قبائل کوچک و بزرگ یهودی را نیز حساس کرد. یهودیان در مدینه، و به طور کلی در حجاز به دلیل جایگاه علمی و صنعتی و مالی شان، مورد احترام و تکریم بودند. آمدن پیامبر و وضعیت جدید، نگرانی عمیق آنان را موجب شد. مدتی بعد کوشیدند تا با ناراضیان داخلی و قدرت‌های فرا مدینه‌ای، اعم از قریش و قبائل دیگر بر علیه مسلمانان، متحد شوند. بدین ترتیب پیامبر و اصحابش در شرایط پیچیده و درهم تنیده‌ای قرار گرفتند و این مدیریت کاملاً جدیدی می‌طلبید که به کلی با آنچه در مکه وجود داشت، متفاوت بود و عملاً چنین شد. اگرچه شأن و منزلت پیامبر بزرگتر از آن است که در مورد ایشان از اصطلاح «شاهکار» استفاده شود، اما مدیریت ایشان در مدینه شاهکاری واقعی است.

۹- توفیق این مدیریت را دلائل فراوانی است و از مهمترین‌هایش اینکه پیامبر دقیقاً قبائل مختلف و سوابق و حساسیت‌هایشان را می‌شناخت. همچنانکه با یهودیان و موقعیت و توقعات‌شان به خوبی آشنا بود و مهمتر اینکه حداقل در نخستین سال‌ها به خوبی می‌دانست که از کدامین جایگاه و با چه روشی سخن بگوید و احیاناً فرمان دهد و البته این ویژگی تا پایان عمر حضرت ادامه یافت، اما بهر حال این جریان در سالیان اول قابل ملاحظه‌تر است.

این موضوع بیش از آنکه حاکی از نوعی اخلاق متواضعانه باشد، ناشی از مدیریتی سنجیده است. در جامعه‌ای که به سرعت و به شدت عصبی می‌شود و به هنگام عصبانیت به چیزی جز تحقق اراده خود نمی‌اندیشد و هیچ نوع تأمل و مشاوره‌ای را نمی‌پذیرد فرد تازه وارد نمی‌تواند به گونه‌ای عمل کند که حساسیت‌ها و در نهایت مخالفت‌ها را برانگیزد.

علیرغم اختلافات سابقه‌دار یثربیان و مکیان و اینکه گروه اول قحطانی و گروه دوم عدنانی بودند و این دو حتی بعد از اسلام نیز کمتر یکدیگر را تحمل می‌کردند، اما به احتمال فراوان هیچگاه از پیامبر به عنوان فردی عدنانی که خواهان تسلط بر آنها است، یاد نکردند و با چنین عناوینی، حتی مخالفانشان، ایشان را مورد خطاب قرار ندادند. این همه ناشی از این واقعیت بود که حضرت جایگاه خود را می‌شناخت و به گونه‌ای عمل نمی‌کرد که حساسیت و مخالفتی برانگیزد. اگرچه بعدها از جانب مسلمانان و مورخان و عالمان مسلمان جایگاه پیامبر در مدینه و روش ایشان در تمشیت امور به گونه‌ای دیگر تصویر شد.

به عبارت دیگر حضرت می‌دانست در آنجا که قدرت منشاء دینی دارد، ویژگی‌های خاص خود را دارد که لزوماً می‌باید رعایت شود. اصل در اینجا حفظ وحدت و یکپارچگی جماعت مومنان است و اینان تصورات و تفکرات و ایده‌های خاص خود را دارند و عمیقاً تحت تأثیر شرایط محیطی هستند که نمی‌توان نسبت بدان، بی تفاوت بود. مخصوصاً در آنجا که مخالفانی وجود دارند و تبلیغ و کارشکنی می‌کنند. این بدین معنی است که می‌باید هرآنچه لازم است رعایت شود، رعایت شود و در غیر این صورت قدرت فرد خواهد پاشید چرا که تکیه‌گاهش را از دست می‌دهد.

۱۰- پیامبر پس از استقرارش در مدینه پیمان‌هایی با قبائل کوچک و بزرگ موجود در شهر و نیز با قبائل یهودی منعقد ساخت و حقوق و وظایف و تعهدات هریک را مشخص کرد. احتمالاً برای اولین بار بود که حداقل در مدینه چنین پیمان‌هایی بسته می‌شد و پیامبر حداقل در آن زمان نه به عنوان رهبر، بلکه به عنوان شخصیتی که از ایشان دعوت شده بود تا در پرتو حضورش مشکل بین دو قبیله بزرگ اوس و خزرج اصلاح شود، ظاهر شد و به همین دلیل حساسیتی برنیاگیخت. قراردادهای پیمان‌هایی که عرضه شد تا بدان حد دقیق و بیطرفانه بود که همگان آن را پذیرفتند. این نخستین مرحله از «مدیریت» ایشان بود.

اصل این بود که عبدالله بن ابی و گروهش را که با توجه به شرایط حاکم به اسلام گرویده بودند و به تعبیر قرآن از منافقان بودند، به حداکثر ممکن تحمل شوند. در مواردی عبدالله صریحاً در برابر پیامبر می‌ایستاد و به تحریک عصبیت‌های قبیله‌ای می‌پرداخت. این تحریک‌ها می‌توانست انسجام داخلی را فروریزد و مسلمانان را در برابر

یکدیگر قرار دهد. فرزندش تا بدان حد ناراحت می‌شد که اجازه می‌خواست تا پدر را ترور کند و پیامبر او را آرام می‌ساخت و چنین اجازه‌ای نمی‌داد.

در برابر انتقاد و سرزنش و شماتت آنان بردباری و سکوت می‌کرد. این مدارا بعضاً اعتراض اطرافیان را برمی‌انگیخت و حضرت مجبور بود آنها را به گونه‌های مختلف آرام کند. اگرچه این نمونه و نمونه‌های فراوان مشابه آن حاکی از سعه صدر و مکارم اخلاقی پیامبر بود، اما از نقطه نظری دیگر این همه از الزامات مدیریت جامعه چندپاره آن زمان بود. در بخش‌های آینده به نمونه‌های بیشتری اشاره خواهیم کرد. همین مدیریت سنجیده و آینده نگر بود که ابتکار عمل را از دست کسانی چون عبدالله بن ابی می‌گرفت و دیگران را قانع می‌ساخت که ریاست پیامبر به مراتب مطلوب‌تر از کسانی چون ابن ابی‌است.

برای تبلیغ و معرفی اسلام، مدینه محیطی باز و آزاد بود. افراد می‌آمدند و به سخنان پیامبر گوش فرا می‌دادند و مهمتر آنکه تحت تأثیر اخلاق و رفتار و بزرگ‌منشی حضرت قرار می‌گرفتند و تقریباً بدون دل‌واپسی اسلام را می‌پذیرفتند. بدون آنکه احساس ترس و نگرانی کنند. به این ترتیب اسلام مناطق اطراف مدینه را تحت تأثیر قرار می‌داد.

۱۱- مهاجرت مخفیانه پیامبر مکیان را عصبانی کرد. چنین جریانی برای آنان غیرقابل تحمل بود و به دنبال آن بودند که به مسلمانان ضربه‌ای کاری وارد آورند و البته در تصورشان نمی‌گنجید که در طی سالیان بعد، اسلام به قدرتی بزرگ تبدیل شود و در نهایت شهر آنان را فتح کند. هیچکس چنین احتمالی نمی‌داد.

پس از زد و خوردهای موردی در نهایت تصمیم به جنگ گرفتند به این امید که مشکل را برای همیشه از میان بردارند. عموم بزرگان آنان در این جنگ شرکت کردند و برخی چون ابولهب که به دلیل بیماری توان حضور در جبهه را نداشت، بدان کمک مالی کرد. این برای اولین بار بود که مکیان سپاهی جهت جنگ در منطقه‌ای نسبتاً دور دست فراهم می‌آوردند.

در میدان نبرد - جنگ بدر - بسیاری از بزرگان قریش کشته و یا اسیر شدند و این کاملاً غیرمنتظره بود و البته سرنوشت جنگ به مسلمانان اعتماد به نفس بخشید. آنچه این اعتماد به نفس را خدشه‌دار می‌ساخت انتقادات و حاشیه‌های بی‌امان منافقان بود که واقعیت‌ها را به گونه‌ای به کلی متفاوت تصویر می‌کردند. به نوبه خود این انتقادات مانع از آن بود که مسلمانان طعم پیروزی را متناسب با عظمت آن احساس کنند و اینکه پیامبر در جایگاه فراتری قرار گیرد.

جنگ بعدی، جنگ احد بود. این جنگ ادامه جنگ بدر بود و بیشتر برای انتقام‌ستانی بود و نه نابودی دین جدید. جنگ بدر چنین بود، اگرچه بدان توفیق نیافتند. شاید به همین علت بود که تعدادی از زنان بزرگان مکه جهت تشویق و تحریض جنگجویان به مدینه آمدند. اینان عمدتاً درصدد انتقام گرفتن از قاتلان وابستگان‌شان بودند. اشعار و به عنوانی رجزهایی که از آنان نقل شده همگی حاکی از نکات یاد شده است.

جنگ در ابتدا به سود مسلمانان پایان یافت، اما به دلالتی اینان شکست خوردند و تعداد قابل ملاحظه‌ای از شخصیت‌های مسلمان به شهادت رسیدند و بدن برخی از آنان به عنوان انتقام، مورد تعرض و حشيانه قرار گرفت که گویا در جنگ‌های اعراب کمتر سابقه داشت. چون از ابتدا هدف انتقام‌ستانی بود، پس از پیروزی در جبهه، به مکه بازگشتند و به جنگ ادامه ندادند.

۱۲- این جنگ برای پیامبر و مسلمانان گران تمام شد. مشکل بزرگتر زبان درازی و زخم زبان منافقان بود که پی آمدهایش بیش از شکست در جبهه بود. پیامبر این همه را تحمل می‌کرد و به مسلمانان دل‌داری می‌داد. عملاً از جنگ احد به بعد است که شبکه تبلیغاتی منافقان شکل می‌گیرد و به گونه‌های مختلف در برابر پیامبر قرار می‌گیرند، اما روش حضرت کماکان تحمل آنها است. صرف نظر از بعد اخلاقی که ناشی از سماحت و بزرگواری بود، عملاً چاره‌ای جز این نبود. در آن جامعه نوپای مورد تهدید دائمی، چاره‌ای جز مدارا و خویش‌داری نبود.

جنگ احد هم موقعیت مسلمانان را در مناطق اطراف تضعیف کرد و هم موجب تقویت روحیه قبائل مختلف یهودی شد. اینان که تا قبل از این جنگ عمدتاً زبانی هتاک و استهزاء کننده داشتند، در پی هم‌پیمانی با مشرکان برآمدند بدین هدف که کلاً جامعه مسلمان را نابود سازند و طبیعتاً همکاری موثری با منافقان درون مدینه، داشتند. شرایط پس از جنگ احد پیوسته سخت‌تر و تهدیدآمیزتر می‌شد. همه افراد و گروه‌های مخالف تهییج شده بودند. از قریشیان گرفته تا قبائل بدوی پراکنده در صحاری حجاز و تا یهودیان اطراف مدینه و حتی قبیله بنی قریظه که با پیامبر پیمان داشتند و تا منافقان داخل مدینه که فرصت بسیار مناسبی یافته بودند تا خشم فرو خورده خویش را برون ریزند.

۱۳- این همه زمینه ساز جنگ خندق بود. لشگری بزرگ فراهم آمده و در اطراف مدینه اردو زده بود. این احتمالاً بزرگترین لشگری بود که تا آن زمان حجاز به خود دیده بود. هدف مشترک، توبره کردن خاک مدینه بود و نابودی نهایی اسلام و مسلمانان. به این همه باید به مشکلات داخلی موجود در مدینه یعنی گروه منافقان اشاره کرد که

به سختی فعالیت می‌کردند. آنها به شکست سخت و نهایی مسلمانان اطمینان داشتند و گویی پرده‌های مجامله و رودربایستی را دریده بودند و عملاً در برابر پیامبر قرار داشتند.

دشواری شرایط را از سخنان پیامبر می‌توان دریافت. هنگامی که پیامبر از رزمنده‌ای دعوت کرد که به مقابله با عمرو بن عبدود که قهرمان قهرمانان قریشیان و اعراب بود و مبارز می‌طلبید، برخیزد؛ تنها علی بن ابیطالب بود که سه بار برخاست و زمانی که عازم میدان گردید حضرت فرمود: «تمامی اسلام در برابر تمامی کفر قرار گرفت» و یا پس از کشته شدن عمرو فرمودند «ضربه علی بن ابیطالب برتر از عبادت امت من تا روز رستاخیز است» که البته این روایت به گونه‌های مختلفی نقل شده است.

این تعبیر خود نشان دهنده حساسیت فوق‌العاده این جنگ است و اینکه مسئله بود و نبود اسلام مطرح بود و نه جنگی همچون جنگ‌های دیگر. در اینجا صحبت از مسائل ریز و درشت این جنگ نیست، مسئله اداره جامعه کوچک مسلمان آن ایام است که مورد انواع و اقسام هجوم‌های تبلیغاتی و نظامی قرار گرفته بود.

بدون شک تأییدات الهی را در این میان بیشترین سهم است، اما نمی‌توان واقعیت‌هایی را که وجود داشت و اینکه پیامبر چگونه با آنها برخورد و تعامل کرده و در نهایت اوضاع را مدیریت می‌کرد، نادیده انگاشت. با کمال ناباوری این جنگ با پراکنده شدن قبائل بدوی بدان پیوسته و شرایط نامناسب جوئی و دل سردی مکیان به دلیل کشته شدن قهرمان‌شان، عمرو بن عبدود، به گونه‌ای یک‌جانبه پایان یافت. به این معنی که مکیان تصمیم به بازگشت گرفتند. در این جنگ تعداد بسیار معدودی از سپاهیان دو طرف کشته شدند و این خود نشان دهنده ماهیت شکننده مهاجمان و تدابیر و پیش‌گیری‌های مدیریتی پیامبر بود.

۱۴- پیامبر شخصاً در جبهه حاضر بود و همه امور تحت نظارت و فرمان‌دهی ایشان انجام می‌گرفت. عقیم کردن اقدامات کسانی که به چیزی جز نابودی اسلام نمی‌اندیشیدند، به راستی تعجب آور است و عملاً چنین شد. پس از این جنگ، یهودیان به دلیل عهدشکنی و کارشکنی‌های متعدد از اطراف مدینه رانده شدند و علیرغم فعالیت مداوم منافقان هوادار عبدالله بن ابی‌آنان باز هم مورد مدارا قرار گرفتند. این جریان جهت حفظ انسجام داخلی مدینه بود که تا پایان عمر پیامبر ادامه یافت. این در حالی بود که برخی از مسلمانان به نسبت بدین سیاست اعتراض داشتند، اما مصلحت چنانکه خواهیم دید در حفظ آن بود. معترضان مسلمان که تا پایان عمر پیامبر پیوسته به روش‌های مسالمت‌آمیز پیامبر اعتراض می‌کردند، عموماً در چارچوب فرهنگ عربی حاکم مسائل را درمی‌یافتند و اینکه در برابر کوچکترین اقدام و کنشی، واکنش نشان داده شود؛ اما منطق پیامبر و آینده‌نگری حضرتش مسائل را به گونه‌ای دیگر می‌فهمید و برنامه‌ریزی می‌کرد.

به بیان دیگر چارچوب و پارادایم تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی پیامبر به کلی متفاوت بود با چارچوب و پارادایم تصمیم‌سازی‌های جامعه عربی آن دوران. آنچه برای آنان مطرح بود واکنش نشان دادن به هر نوع کنشی بود که نمی‌پسندیدند، حال به هر قیمت که تمام شود. این نشانه شجاعت و مردانگی و وفاداری به میراث اجدادی و افتخار قبیله‌ای و یا شخصی بود. در این میان محاسبه و شکل دادن به حوادث به گونه‌ای که نتیجه نهایی به طور طبیعی منافع و مصالح را تأمین و تضمین کند، جایگاهی نداشت.

مدیریت پیامبر به کلی متفاوت با این دیدگاه بود. مسئله این نبود که واکنشی سریع به آنچه اتفاق می‌افتاد، نشان داده شود، مهم این بود که زمینه متناسب با اهداف مورد نظر تغییر یابد و بلکه آن را تغییر دهند. با توجه به این نکته دیگر بدگویی‌ها و مخالفت‌ها و کارشکنی‌های شخصی و موردی اهمیت چندانی نداشت. حال از جانب عبدالله بن ابی‌ب‌اشد و یا اطرافیان او و منافقان دیگر، مگر آنکه این اقدامات از حدی فراتر رود و نتوان نسبت به پی‌آمدهایش بی تفاوت ماند.

۱۵- در اینجا لازم است در مورد موقعیت یهودیان و سیاست پیامبر نسبت بدانها اشارتی رود.

در منطقه حجاز و کم و بیش در مجموع جزیره العرب صرفاً اعراب زندگی می‌کردند. اگرچه لهجه‌های مختلفی داشتند، اما زبان همگی عربی بود و به لحاظ نژادی همگی عرب تبار بودند. در بین آنها عملاً قومیت و نژادهای دیگری وجود نداشت. حتی مسیحیان عرب تبار بودند و خود را عرب می‌دانستند. اعرابی بودند که مسیحیت را پذیرفته بودند. مسیحیان با ریشه آرامی نیز عمدتاً بدان دلیل که فرهنگ و زبان این دو به یکدیگر نزدیک بود، خود را عرب می‌دانستند و عرب احساس می‌کردند. اگر احیاناً کسانی چون ایرانیان موجود در یمن هم وجود داشتند، اما با جامعه پذیرنده و فرهنگش هماهنگ شده و جامعه پذیرنده نیز آنان را پذیرفته بود.

در مورد یهودیان داستان به گونه‌ای دیگر بود. مسئله صرفاً به جزیره العرب مربوط نمی‌شد، اصولاً یهودیان چندانی با جامعه پذیرنده هماهنگ نمی‌شوند. به دلایلی این سخن در مورد جوامع اسلامی صدق نمی‌کند، اما حداقل در اروپا و بطور کلی قلمرو امپراطوری روم، داستان چنین است. یهودیان بومی در عموم کشورهای منطقه ما عموماً فرهنگ جامعه خویش را پذیرفته و به بخشی از آن تبدیل شده‌اند چه در بین ایرانیان و یا ترک‌ها و اعراب. اگرچه در دوران جدید به دلیل تبلیغات وسیع و شدید یهودیان با گرایش‌های سیاسی افراطی و صهیونیستی، گروهی از یهودیان بومی تحت تأثیر آنان قرار گرفتند و از جامعه و فرهنگ خود جدا شدند و یا تا حدودی جدا شدند.

اینکه چرا در اروپا و در کشورهای اسلامی مسئله چنین بوده، بحث مستقلی است. تا آنجا که به بحث کنونی مربوط می‌شود، اینکه یهودیان در شبه جزیره و خاصه در مدینه به اعتباری «کلونی» و «مجموعه» خاص خود را داشتند. به دلائلی که گفته آمد آنان در نزد اعراب محترم بودند، اما عملاً به بخشی از جامعه عربی، چه قبل و چه بعد از ظهور اسلام، تبدیل نشدند، آن‌گونه که مثلاً مسیحیان منطقه حیره و شرق شبه جزیره و یا مسیحیان منطقه شمال شبه جزیره به بخشی از جامعه عربی تبدیل شدند.

۱۶- این جریان را دلائل فراوانی است. قسمتی به ویژگی‌های قومی و فرهنگی و بلکه دینی آنان مربوط می‌شود و بخشی به اراده آنان که می‌باید از محیط اطراف خود فاصله داشته باشند و در آن هضم نشوند. چنین واقعیتی را در مورد سه قبیله بزرگ مدینه و قبائل کوچک دیگر آنها وجود داشت و حداقل در آن زمان این ویژگی‌ها انسجام طبیعی جامعه نوپای آن روزگار را عمیقاً خدشه‌دار می‌ساخت و به احتمال فراوان همین نکته بود که به کوچ دادن آنان منجر شد.

آن چنانکه از شواهد و قرائن برمی‌آید آنان مایل بودند که در مدینه جدید از همان احترام و جایگاهی برخوردار باشند، که در گذشته داشته‌اند. آنان به واقع نخبگان یثرب و بلکه شبه جزیره بشمار می‌آمدند. چه به لحاظ علمی و چه به لحاظ مالی و حتی صنعتی، البته صنعت در مفهوم قدیم آن. نمی‌خواستند بپذیرند اوضاع به کلی دگرگون شده و آنان می‌باید آن را بپذیرند و خود را با شرایط جدید تطبیق دهند. هدف آنان عملاً بازگرداندن اوضاع به دوران قبل از هجرت پیامبر بود. به احتمال فراوان تصمیم به کوچ دادن آنان که با صلاحدید و بلکه اصرار متحدان عرب‌شان و خصوصاً اوسیان انجام گرفت، بدین علت بود.

موضوع اخیر مدت‌ها است که مورد توجه و کنکاش، به ویژه از جانب غربیان قرار گرفته است که بیشتر نتایج سیاسی و نه علمی آن، مورد نظر است. این مسئله با توجه به روند تحولات کنونی و قدرت یافتن راستگرایان افراطی و اصالت‌گرایان افراطی یهودی در آینده بیشتر مورد توجه قرار خواهد گرفت و بعید نیست آنان از بابت آنچه اتفاق افتاده از عربستان ادعای غرامت کنند و حتی مالکیت زمین‌هایی را مدعی شوند. مدتی است که گرفتن غرامت از کشورهای عربی را به دلیل مهاجرت یهودی‌هایشان مطرح کرده‌اند و برآورد کرده‌اند که اینان می‌باید دویست و پنجاه میلیارد دلار بپردازند. از مراکش و لیبی گرفته تا عراق و مصر و دیگر ممالک عربی.

۱۷- به هر حال مدیریت پیامبر در مدینه، تحمّل حداکثری نسبت به ناراضیان و منافقان داخلی بود و در کنار آن بهره گرفتن از افراد و فرصت‌ها. سیاست پیامبر در جریان صلح حدیبیه و بندهای مورد توافق، عملاً زمینه ساز فتح مکه گردید و اگر جز این بود مطمئناً مسلمانان قادر به فتح مکه، لااقل در چنان مدت کوتاهی نبودند. حضرت

می دانست که چگونه با منطق بدوی محیط اطرافش تعامل کند و چگونه به شرایط به گونه‌ای شکل دهد که نتیجه در نهایت به نفع مسلمانان تمام شود.

مواد مندرج در این قرارداد صلح برحسب ظاهر به نفع قریشیان بود، اما با توجه به مجموع شرایط و روند و منطق تحولی حوادث چنانکه دو سال بعد نشان داده شد، این پیمان عملاً به نفع مسلمانان بود؛ اگرچه ظاهر آن، چنین نبود. درست به همین علت بود که مورد مخالفت شدید عمر قرار گرفت. او احساس می‌کرد که در این قرارداد مسلمانان مورد تحقیر قرار گرفته‌اند و به همین علت سروصدای زیادی به راه انداخت. علیرغم توضیح و بردباری پیامبر او به راه خود ادامه داد تا بدانجا که حضرت کلام درشتی فرمود «ثکلتک امک» که گویا هیچگاه بدان تفوه نکرده بود.

علت اصلی چنانکه یادآور شدیم این بود که پیامبر در چارچوبی فکر و عمل می‌کرد و بیشتر به آینده می‌نگریست و عمر در چارچوب عرف اعراب که صرفاً زمان حال را می‌دید. او می‌گفت مسلمانان می‌باید هم ردیف او و هم طراز مکیان دیده شوند که البته قریشیان آن را نمی‌پذیرفتند. مهم این بود این پیمانی که نهایتش به نفع مسلمانان بود، امضا شود و به حواشی آن همچون گذاشتن نام خداوند و یا رسالت پیامبر و امثال آن پرداخته نشود. با توجه به شرایط، صرف این عهدنامه تعیین کننده و تضمین کننده پیروزی نهایی مسلمانان بود.

نمونه دیگر داستان، فتح مکه است که واجد نکات فراوانی است. از جمله اینکه پیامبر منزل ابوسفیان را از جمله مکان‌هایی قرار داد که مردم اگر بدان روند، مصون خواهند بود. ابوسفیان در آن زمان بزرگ قریشیان بود و حداقل سه جنگ بدر و احد و خندق را فرماندهی کرده بود. این ابتکار او و گروه پرنفوذش را در برابر واقعیتی تمام شده، قرار داد. ضمن آنکه به مردم اطمینان بخشید که دین جدید در صدد حذف و یا پیکار با آنان و بزرگان‌شان نیست و اگر آن را بپذیرند با مشکلی مواجه نخواهند شد.

۱۸- به احتمال قریب به یقین این نوع مدیریت که بیان تفصیلی آن به طول می‌انجامد، در مجموع شبه جزیره بی سابقه بوده است. تحت تاثیر احساسات قرار نگرفتن و آینده را دیدن و شرایط را جهت رسیدن بدان تغییر دادن و از ظرفیت‌های آشکار و نهفته مشروع سود جستن. شاید مورد دیگر شکستن بت ثقیفیان باشد.

ثقیفیان در طائف زندگی می‌کردند که در مقایسه با مناطق دیگر حجاز منطقه‌ای پیشرفته‌تر، خوش آب و هواتر و کشاورزی‌تر بود و لذا خود را از دیگران به مراتب برتر می‌دانستند و به شهر و آداب و رسوم و عقائدشان سخت

تعصب داشتند. این احساس برتری نوعی تعصب و تکبر را در آنان موجب شده بود و لذا به شدت در برابر پیامبر مقاومت می‌کردند.

مدتی پس از فتح مکه مسلمانان کوشیدند طائف را فتح کنند که با مقاومت سرسختانه اهالی و قلعه تسخیرناپذیر آنان مواجه شدند. در نهایت محاصره را رها کرده و به مدینه بازگشتند. حوادثی رخ داد که در نهایت ثقیفیان به اسلام گرایش یافتند. حال مسئله این بود که چه کس و یا کسانی می‌باید بت آنان را - بت لات - بشکند. مأموریتی مهم و در عین حال خطرناک که می‌توانست به جنگی تمام عیار و در عین حال بی نتیجه بیانجامد.

پیامبر جهت اجرای این مأموریت ابوسفیان و مغیره بن شعبه را تعیین کرد؛ اقدامی بیش از حد هوشمندانه. ابوسفیان از گذشته‌های دور با آنان مرتبط بود و برای خوش‌گذرانی بدانجا می‌رفت که داستان مفصلی دارد. مغیره که شخصیتی متلون داشت و خود ثقیفی بود. اصولاً پذیرش این مأموریت توسط این دو به نوعی آنان را مجبور می‌کرد که عملاً به مسلمان بودن خود اعتراف کنند و ثانیاً شکستن بت توسط جز این دو، به فتنه بزرگی منجر می‌شد. معروف چنین است که ثقیفیان به هنگام دیدن شکسته شدن بت معروف‌شان می‌گریستند.

از این نمونه‌ها در دوران مدینه فراوان می‌توان بدست داد که حاکی از مدیریت بیش از حد سنجیده و آینده‌نگر پیامبر است.

۱۴۰۲/۶/۱۱ - محمد مسجدجامعی